

نظم نوین جهانی و تحول در منطقه‌گرایی جدید

مظفر حسنونند*

مهدی اسفندیاری**

چکیده

با اختتام دوره جنگ سرد، مسائل پیچیده و جدیدی مانند تضعیف عاملیت قدرت و امنیت نظامی، افزایش کنشگران غیردولتی و ظهور بازیگران جدید بین‌المللی و منطقه‌ای رخ داد و منطقه‌گرایی به‌عنوان چشم‌انداز و پارادایمی نوین مورد بازبینی قرار گرفت و این پرسش مطرح شد که «آیا با وجود تحولات جدید در سیستم بین‌الملل، تحول شبه پارادایمی در منطقه‌گرایی نوین به وجود آمده است؟ در این راستا دیدگاه رهیافت‌های تئوریک جدید به منطقه‌گرایی چگونه بوده است؟» در پاسخ این فرضیه مطرح گشت که «اکنون منطقه‌گرایی از مهم‌ترین مسائل سیاست بین‌الملل بوده و در سطوح مختلف نسبت به نوع کلاسیک متحول شده است». همچنین، در این موضوع رهیافت‌های شبکه‌ای، ساختارگرایی، سیستم‌های تابعه، امنیت منطقه‌ای و نظریات متأخر، برخلاف نگرش‌های رئالیستی، دیدگاه‌های جدید و متنوعی را مطرح کرده‌اند.

واژه‌های کلیدی: منطقه‌گرایی جدید، نظم جهانی، سیستم تابعه، امنیت منطقه‌ای، دیدگاه شبکه‌ای

* کاندیدای دکتری علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه شیراز (نویسنده مسئول):

mhasanvand@shirazu.ac.ir

** دانش‌آموخته کارشناسی ارشد مطالعات منطقه‌ای خلیج فارس، دانشگاه شیراز؛

mehdi.esfandyari771@gmail.com

تاریخ پذیرش: زمستان ۹۸

تاریخ دریافت: ۹۶/۰۳/۳۰

فصلنامه روابط خارجی، سال دهم، شماره چهارم، زمستان ۱۳۹۷، صص ۶۹-۲۹

مقدمه

«تامس کوهن»^۱ در کتاب «ساختار انقلاب‌های علمی» اظهار می‌کند که بحران‌ها پیش شرط ضروری برای ظهور نظریه‌های بدیع هستند و امکان دارد دانشمندان به تدریج ایمان خود را نسبت به پارادایم حاکم از دست بدهند و سپس بدیل‌هایی را بررسی کنند (کوهن، ۱۳۹۴، ص ص ۱۱۰ - ۱۱۴). پارادایم جدید می‌تواند به شکل نسبی به پاره‌ای از معماها پاسخ موقتی بدهد که البته مطلق نیست. به بیان کوهن «اگر پارادایم جدید پیش‌بینی پدیدارهایی را امکان‌پذیر می‌سازد که هنگام استیلای پارادایم قدیم به‌هیچ‌وجه متصور نبودند، استدلال‌های به‌ویژه ترغیب‌کننده‌ای را می‌توان در بخش‌های دیگر ایجاد کرد» (کوهن، ۱۳۹۴، ص ص ۱۹۲). شناخت تحول در پدیده‌های نوظهور کار ساده‌ای نیست که بتوان آن را «نوظهور» خواند و به دنبال پارادایمی جدید برای حل آن بود، بلکه معمولاً این پدیده‌های نوظهور به قدری غامض و بغرنج هستند که فردی بدون آموزش علمی مفصل نمی‌تواند آن‌ها را تشخیص دهد (کوهن، ۱۳۷۵، ص ۹۸). در وضعیت «شبه پارادایم»^۲ به‌طور کامل با وضعیت تغییر همیشگی و جایگزینی آن با پارادایم جدید روبه‌رو نیستیم. در این حالت، دانشمندان اجماع واحدی بر پارادایم غالبی ندارند؛ ولی راه‌حل چندانی نیز برای عدول از آن نمی‌یابند.

«روزنا و سینگ» در «فناوری اطلاعات و سیاست جهانی در بررسی دامنه تغییر قدرت و حکومت در نظام بین‌الملل در عصر فناوری اطلاعات»، معتقدند که

1. Thomas Cohen

2. Quasi paradigm

مشکلات جدید نظم جهانی مطرح کرده است. وی معتقد است نارضایتی از حکمرانی جهانی ایجادشده از سوی دولت‌های قدرتمند منجر به [گسترش] ابتکارات منطقه‌ای شده است. نهادهای جهانی دارای عملکرد ضعیفی هستند و نمی‌توانند در تصمیمات برابری را قبول کنند و در عملیات‌های خود در شرایط محلی حساسیتی ندارند (kahler, 2016, p 8). در این راستا، منطقه‌گرایی جدید مزیت‌های متعددی دارد؛ از جمله بهره‌برداری از منابع مالی و سازمانی در تحقق اهداف بین‌المللی، تخصصی شدن تقسیم کار از منظر سازمانی، بهره‌گیری کارآمد از دانش محلی در مواردی مانند دریافت وام یا ایجاد صلح در قیاس با نمونه‌های جهانی (kahler, 2016, pp 5-6)، ایجاد بلوک‌ها و اتحادهای نظامی و اقتصادی و حتی فرهنگی، درجه بالای استقلال کنشگران غیرهمسو با نظم موجود و غیره. عموماً منطقه‌گرایی به دلیل این واقعیت در دستور کار رهبران منطقه‌ای قرار می‌گیرد که اولاً، دستیابی به رهبری جهانی دشوار بوده، ایفای کنش در مناطق خود واقع‌بینانه است (Mearsheimer, 2010, p 388)؛ ثانیاً، ایجاد اتحادها و ائتلاف‌های درون و برون منطقه‌ای (Soderbaum, 2005, p 224)، توانایی اقدام مؤثر [به‌ویژه در تضاد با منافع هژمون] در کنار متحدان و (Keohane, 1969, p 296) نوعی آزادی اقدام فارغ از محدودیت‌های سیستمی را ندارد و هنجارها و سازوکارهای آن حاصل ابتکار کنشگران محلی است. برخلاف نظریات کلاسیک، «همگرایی» یکی از عوامل مؤثر بر تسریع و گسترش منطقه‌گرایی در دوران حاضر است. به اعتقاد «بول»^۱ همگرایی منطقه‌ای دولت‌ها، گرایش آن‌ها به واگرایی، رشد خشونت شخصی بین‌المللی، نقش سازمان‌های فوق ملی و فرصت‌های همگرایی منطقه‌ای و جهان‌گستر که به واسطه وحدت فناورانه جهان فراهم شده‌اند، واقعیات ناسازگار برای نظریه کلاسیک هستند که سیاست جهان را صرفاً به منزله روابط بین دولت‌ها تلقی می‌کنند (بول، ۱۳۹۶، ص ۲۹۲).

به هر روی، مقاله حاضر با توجه به ظهور مسائل جدید و تغییر در ماهیت قدرت در نظم بین‌الملل و در دستور کار قرار گرفتن مسائل نوین به دنبال بررسی

شبه پارادایمی منطقه‌گرایی جدید در دوران اخیر سیاست بین‌الملل است؛ در این راستا، پس از تحلیل منطقه‌گرایی و چستی اهمیت آن در روابط بین‌الملل، مسائل مرتبط با آن، وجوه تمایز آن با نوع کلاسیک و رهیافت‌های جدید در این موضوع بررسی شده است.

نوآوری و ضرورت این پژوهش در سه عامل قابل بیان است: نخست، لزوم توجه به منطقه‌گرایی برای قدرت‌های منطقه‌ای مانند ایران به‌عنوان راهبردی برای دستیابی به اهداف؛ دوم، تحول تئوریک در مطالعات منطقه‌ای با تغییر نسبی در مفاهیم پس از وقوع تحولات جدید و سوم، شناخت و ارزیابی رهیافت‌ها و دیدگاه‌های تئوری‌های جدید در ارتباط با منطقه‌گرایی.

۱. چارچوب نظری

۱-۱. مناطق در سیستم بین‌الملل

«منطقه»^۱ بیانگر مجاورت جغرافیایی و حداقلی از روابط متقابل ژئوپلیتیکی و گاهی میزانی از وابستگی متقابل چند کشور یا شمار محدودی از دولت‌های هم‌جوار است که به همکاری و تعامل سازمان‌یافته در زمینه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، امنیتی و فرهنگی برای حرکت به سمت همگرایی مبادرت می‌ورزند (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۱) و منطقه‌گرایی فرایند فعلیت بخشیدن به توان‌های بالقوه منطقه در جهت همگرایی یا فرایند همگون‌سازی در زمینه‌های مختلف است که بیشترین همکاری و هماهنگی بین دولت‌ها در درون یک منطقه را به‌طور رسمی و نهادی به دنبال داشته است (عباسی و شگری، ۱۳۹۴، ص ۲۲۰).

هر یک از مناطق در ساختار سیستم بین‌الملل وجوه تمایزبخش خود را دارد و دارای نوعی هویت جمعی مشترک، الگوی دوستی و دشمنی نسبتاً جافتاده و جغرافیای خاص است. برحسب میزان درجه توسعه‌یافتگی کنشگران، اولویت یافتن مسائل در هر یک از مناطق نیز متفاوت است. در مناطقی مانند خاورمیانه که عمده کنشگران در شرایط انتقالی به سر می‌برند، میزان وابستگی متقابل نسبت به

جنوب شرق آسیا کمتر است و امنیت (به‌ویژه در دو سطح سخت و نرم) در بالاترین سطح توجهات قرار دارد. به همین جهت، نهادها و سازمان‌های مرتبط با وابستگی متقابل و همگرایی برای شکل‌گیری اجتماع‌های اقتصادی و ایجاد اجتماع‌های امنیتی (رسمی / غیررسمی) در سایه امنیت قرار دارند. در حقیقت، فقدان ثبات سیاسی، نبود اطمینان، قطعیت و اعتماد، درجه بالای آسیب‌پذیری (Hurrell, 2006, p18) و هویت‌های متضاد مانع از تعاملات چندوجهی در مناطقی چون خاورمیانه شده است.

از یک منظر نیز منطقه‌گرایی به معنای جایگاه‌یابی کنشگران بر مبنای فضای گفتمانی و جغرافیایی در مناطق است.

منطقه‌گرایی در نوع خود بیانگر نوعی انتقال قدرت از بازیگران بزرگ به متوسط و حتی کوچک است. بر این مبنای کنشگران منطقه‌ای می‌توانند از طریق راهبردهایی چون بازدارندگی موشکی و هسته‌ای و ایجاد ائتلاف‌ها و پیمان‌های نظامی و اقتصادی نقش‌های مستقلی ایفا کنند.

«ژو» در این زمینه معتقد است که پس از سال ۲۰۱۰ انتقال قدرت و تغییر پارادایمی در دیپلماسی به رقابت استراتژیک بین چین و ایالات متحده منجر شده و به علت وجود بازدارندگی هسته‌ای و ممانعت از ایجاد آسیب‌های احتمالی و هرگونه ضرر، این بازیگران در رقابتی استراتژیک به اقدامات دیپلماتیک روی خواهند آورد (Zhou, 2019). با ظهور کنشگران نوین مانند چین، هند، برزیل، ایران و بازگشت روسیه به رقابت‌های بین‌المللی، گمانه‌ها برای تغییر پارادایم قدرت از شکل سنتی تقویت شده است. در همین زمینه برخی مانند «آچاریا» با در نظر گرفتن ظهور قدرت‌هایی مانند چین در آسیا [به‌عنوان مناطق جدید رقابتی] بر این باورند که ظهور این قدرت به‌واسطه وابستگی‌های متعدد اقتصادی و شکل‌گیری نهادها و سازمان‌های چندجانبه، تعادل‌های سنتی قدرت را تغییر داده است و بر این اساس نیازمند چارچوب تئوریک جدیدی برای تحلیل مسائل هستیم (Acharya, 2014). بر این اساس، رقابت بین چین و ژاپن و به شکل فزاینده‌ای به رهبری پکن، با وجود آنکه همچنان منطقه‌گرایی در آسیا را محقق نساخته است،

ولی به‌طور بالقوه نشانگر رقابت با اروپا درباره منابع منطقه‌ای و شرایط اقتصادی است (kahler, 2016, pp 3 – 4).

«کینگا و کوئیلیکانی» در رهبری جهانی و منطقه‌ای کشورهای «بریکس» بر پایه اهمیت یافتن رهبری منطقه‌ای و مناطق (و با توجه به یافته‌های سازهانگاران)، چارچوب نظری جدیدی را با عنوان نظریه «جایگاه‌یابی»^(۱) مطرح کرده‌اند. آن‌ها با بررسی کشورهای بریکس معتقدند که برخلاف نظم سنتی پیش از جنگ سرد، این بازیگران در حال تبدیل قدرت منطقه‌ای خود به هژمونی جهانی هستند و این مهم حاصل توجه به همگرایی، چندجانبه‌گرایی و در دستور کار قرار دادن مسائل جدید مشترک است. با اینکه رهبری منطقه‌ای برخی از کنشگران با مقاومت‌های بین‌المللی نیز همراه بوده است، ولی این روند را تقویت کرده‌اند که بر پایه توجه به منطقه‌گرایی می‌توان جدا از منافع هژمون به اهدافی دست یافت (Kingah & Quiliconi, 2016).

در این راستا، رویداد نخست، ظهور و تثبیت قدرتهای منطقه‌ای مانند ایران بوده که به شکل صریح در تقابل با یک‌جانبه‌گرایی، هویت خود را تعریف کرده‌اند. دوم، مسائل جدیدی که در عرصه سیاسی و اجتماعی دو سطح خرد و کلان شکل گرفته است؛ مانند افزایش آگاهی عمومی، شتاب در عرصه ارتباطات و اطلاعات، ظهور جنبشهای نوین اجتماعی با کارگزاران غیررسمی، از بین رفتن اجماعهای خوشبینانه در ارتباط با دهکده جهانی و جهانشمولگرایی به‌ویژه پس از به قدرت رسیدن گروههای افراطی راستگرا و ناسیونالیسم و تکرویهای انگلیس در اتحادیه اروپا و سوم اینکه مناطق جدید در معادلات بین‌المللی اهمیت یافته است و در این فرایند تحقق خواستههای قدرتها بدون در نظر گرفتن منافع بازیگران محلی ممکن نیست.

۲. نظم نوین جهانی و تحول مفهومی منطقه‌گرایی

۲-۱. چرایی اهمیت فزاینده منطقه‌گرایی

در دوران پیچیده و عمدتاً مبهم جهان پس از جنگ [سرد] اساساً با تهدیدات قبل مواجه نیستیم، یا نیازی به استفاده از روش‌های کلاسیک جنگ علیه دیگران نیست

(کوپر، ۱۳۹۲، ص ۷۷). واقعیت مشخص در دوران پساچنگ سرد این است که طرح مسائلی مانند دوقطبیتی در دو معنای مادی و ایدئولوژیکی پایان یافته است و رقابت‌های گسترده نظامی فاقد علل مشروع‌دهنده هستند (Buzan & Hansen, 2009, p 158). منطقه‌گرایی جدید با اهداف و مفروضات نظریه‌پردازانی چون «محمد ایوب» و سایر همفکران امنیت جهان سوم در پیوند است. بر این مبنا، منطقه‌گرایی سازوکاری کارآمد در مقابل تئوری‌های غرب‌گرا است که عمدتاً منافع کنشگران جهان سوم را در طول منافع قدرت‌های بزرگ مفصل‌بندی می‌کنند.

منطقه‌ای شدن نظام جهانی پس از پایان جنگ سرد باعث شده است که تحلیل امنیت در مناطق مختلف نسبت به تحلیل در سطوح جهانی غالب گردد. در این شکل، محقق نظم جهانی را به موزاییکی از مناطق تقسیم می‌کند و با ارتباط دادن آن به سایر مناطق هم‌جوار به تحلیل درونی سیستم منطقه‌ای می‌پردازد. در این حالت، مدیریت و گزینش موضوعات به نسبت گذشته دچار تحول نظری می‌شود و محقق ابعاد سیاسی، امنیتی، اقتصادی، فرهنگی و زیست‌محیطی را در یک مجموعه اسماً مستقل یا شبه مستقل بررسی می‌نماید. سیستم منطقه‌ای مزبور گویی‌گفتمانی را در خود شکل داده است که دارای محیطی مجزا و ورودی‌ها و خروجی‌های متمایز از سایر مناطق است (شاهین، حسنونند، ۱۳۹۷، ص ۳۱ - ۳۲). یکی از عوامل توجه به منطقه‌گرایی را باید در جایگاه جامعه بین‌المللی برای قدرت‌های بزرگ جست. در حقیقت، شکل‌گیری تحولات شگرف در طی دهه‌های ۱۹۸۰ به بعد باعث شده است که جامعه بین‌الملل همانند اوایل قرن بیستم وضعیت تنزل‌یافته‌ای نداشته باشد و قدرت‌های بزرگ و منطقه‌ای در سیاست‌های خود آن را به مراتب مورد توجه قرار دهند. مهم‌ترین علل توجه عبارت‌اند از: تشدید فرایند آگاهی عمومی در بین ملت‌ها و فشار به ساختارهای سیاسی برای عدم به‌کارگیری شیوه‌های غیرمسالمت‌آمیز، نیاز مبرم به وجود نهادها و سازمان‌های بین‌المللی به‌ویژه در نوع غیررسمی و ظهور دستورالعمل‌ها و شیوه‌های جدید کسب منافع بر پایه نظم جامعه بین‌الملل.

در این راستا «هدلی بول» بیان می‌کند که قدرت‌های بزرگ در زمان حاضر

برای مشروعیت بخشیدن به نقش‌های خاص خود، باید شروط ذیل را رعایت کنند:

۱. قدرت‌های بزرگ نمی‌توانند ابعاد کامل جایگاه ویژه خود را روشن سازند و مشخص کردن نقش حقوق و وظایف موجب برانگیختن دشمنی در نظام بین‌الملل می‌شود؛ نه حمایت.

۲. قدرت‌های بزرگ باید سعی کنند از اقدامات برهم‌زننده نظم خودداری کنند. جامعه بین‌الملل ممکن است نظمی را بپذیرد که عدالت کامل را محقق نسازد و وقتی قدرت‌های بزرگ، نظم [مذکور] را تضعیف کنند، مشروعیت موضع آن‌ها هم دچار فرسایش می‌شود.

۳. قدرت‌های بزرگ باید به درخواست‌های تغییر که در دنیا منعکس می‌شود، توجه کنند.

۴. در بخش‌هایی از دنیا که مواضع سیاسی قدرت‌های بزرگ به‌وسیله قدرت‌های درجه دوم محدود شود، قدرت‌های بزرگ ممکن است آن‌ها را جزء شرکای خود در اداره توازن منطقه‌ای به حساب آورند (بول، ۱۳۹۶، ص ۲۴۷).

یکی از علل توجه به منطقه‌گرایی را باید در تضعیف آرمان‌های طرفداران نظریه وابستگی متقابل و آرمان‌گرایانه (در همه طیف‌ها) برای تشکیل جامعه جهانی مشاهده کرد. روندی که در دهه دوم قرن بیست و یکم در اثر سه عامل به وجود آمد: نخست، ظهور و به قدرت رسیدن گروه‌ها، احزاب و جنبش‌های راست‌گرای مخالف روندهای همگرایی به‌ویژه در ایالات متحده و انگلیس. دوم، تکثر شدید نیروهای مخالف هژمون در برخی مناطق و به تبع آن در حاشیه قرار گرفتن نهادها و سازمان‌های غیررسمی منطقه‌ای در مقابل دولت‌ها. سوم، برخی از کشورها معتقدند که وابستگی متقابل جهانی و جامعه جهانی به علت وجود تهدیدات امنیتی و اقتصادی، نمی‌تواند منافع آن‌ها را برآورده کند و اولویت‌ها و ترجیحات برای کنشگران (به‌ویژه قدرت‌های منطقه‌ای در حال ظهور و تجدیدنظرطلب) متفاوت است؛ بنابراین، منطقه‌گرایی می‌تواند انتخاب عاقلانه‌ای برای آن‌ها باشد؛ چراکه قابل دسترس‌تر و مطمئن‌تر از سطح جهانی است و از توانمندی وجود فضای مستقل برای اقدام برخوردار است و سرانجام اینکه منطقه‌گرایی آغازی برای پذیرش قدرت

برخی کشورها از سوی جامعه جهانی است.

علی‌رغم تحول مفهومی و تئوریک در منطقه‌گرایی، نمی‌توان ادعا کرد که این روند می‌تواند به سهولت پیش رود. هم‌زمان با تحول مذکور، چالش‌ها و مشکلات برای منطقه‌گرایی نیز متحول و دگرگون شده است؛ مهم‌ترین چالش‌ها برای منطقه‌گرایی جدید عبارت‌اند از:

- حاکمیت دولت‌ها و به تبع آن اولویت یافتن امنیت و قدرت نظامی در بسیاری از مناطق و تنزل سازوکارهای بالقوه برای ایجاد مناطقی مانند خاورمیانه، آفریقا تا حدی آمریکای لاتین و آسیای میانه.

- حساسیت برخی مناطق برای قدرت‌های بزرگ مانند ایالات متحده و اتصال وجودی تعاملات منطقه‌ای به اراده و قدرت هژمونی.

- وضعیت‌های متفاوت توسعه‌یافتگی در بین کنشگران یک منطقه و به تبع آن تغییر در اولویت‌ها و ترجیحات.

- مقطعی بودن بسیاری از اثربخشی‌ها و توانمندی‌های نهادهای منطقه‌ای و تردید در ظرفیت‌های آن‌ها.

- میزان بالای منطقه‌گرایی حتی در صورت موفقیت، نمی‌تواند لزوماً به سایر مناطق تسری یابد و جاه‌طلبی‌های منطقه‌ای بیش از آنکه همگرایی جهانی را به دنبال داشته باشد به سمت تقابل با نهادهای جهانی و منطقه‌ای کشیده می‌شود.

۲-۲. گذار شبه پارادایمی در منطقه‌گرایی

منطقه‌گرایی بر اساس معیارهای کنونی تا پایان جنگ سرد وجود نداشته است؛ ولی در نمونه‌های همکاری‌های کشورهای در مناطق مختلف، می‌توان با تعدیلاتی اشکالی از آن را مشاهده کرد که دارای مشابهت‌هایی با منطقه‌گرایی جدید است. «کیلر» در این باره معتقد است که موج‌های نهادسازی منطقه‌ای عمدتاً در نیمه دوم قرن بیستم به وجود آمد. در سال ۱۹۵۷ با تأسیس «جامعه اقتصادی اروپا» (EEC)، الگوی اولیه همگرایی اقتصادی شکل گرفت و به محرکی برای کشورهای در حال توسعه پسااستعماری در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ تبدیل شد و سپس

«ترتیبات اقتصادی منطقه‌ای»^۱، «بانک‌های توسعه منطقه‌ای جدید»^۲ و «کمیسیون بین آمریکایی حقوق بشر»^۳ (نخستین سازمان منطقه‌ای حقوق بشر در بیرون از اروپا) شکل گرفت. در پایان جنگ سرد و دهه ۱۹۸۰ بازار واحد اروپا زمینه‌ساز دور دوم فعالیت‌های اقتصادی بود (Kahler, 2016, pp 1-2).

تشابهات مشترک منطقه‌گرایی کلاسیک و جدید عبارت‌اند از: تأکید بر نقش تعیین‌بخش جغرافیا، همکاری‌های دوجانبه و چندجانبه، تلاش برای ایجاد پیمان‌های مشترک دفاعی و به رسمیت شناختن برخی سازوکارهای مشروع محلی برای حل اختلافات و تنازعات.

بنابراین اصلی‌ترین مشخصه‌های تحول شبه پارادایمی منطقه‌گرایی کلاسیک را می‌توان این‌گونه برشمرد:

- نقش عاملیت قدرت و در ذیل آن امنیت در مطالعات کلاسیک؛ از طرفی، نقش انگاره‌ها، ارزش‌ها و هویت‌ها در این روند بی‌تأثیر نیست، ولی در سطح پایین‌تر از امنیت و قدرت نظامی قرار دارند.

- در مطالعات سنتی نقش قدرت‌های بزرگ در سامان مناطق بسیار برجسته است و میزان نفوذ، دخالت و دستکاری مسائل از سوی قدرت‌های بزرگ و هژمون گسترده است و قدرت‌های بزرگ، نوعی مشروعیت مداخله را در مناطق مختلف برای خود قائل‌اند (سیاست قدرت‌های استعماری از قرن پانزدهم تا اوایل قرن بیستم). این مسئله درجه استقلال کنشگران منطقه‌ای را به مراتب کاهش داده و کنشگران کمتری ادعای مخالفت با نظم موجود^(۲) را دارند؛ چراکه فاقد امکانات و مقدمات برای ایجاد توازن مانند توانمندی‌های موشکی و هسته‌ای هستند و واکنش قدرت‌های بزرگ با توجه به فقدان گستره آگاهی عمومی در عرصه جامعه بین‌المللی و فقدان نهادها و سازمان‌های بین‌المللی مرتبط، شدید است.

- در مطالعات کلاسیک دستور کار متنوع برای سامان مناطق وجود ندارد و به روندهای کوتاه‌مدت و مقطعی منتج می‌شود. این موضوع بر کاهش ابتکارات و

1. Regional Economic Arrangements

2. New Regional Development Banks

3. Inter-American Commission on Human Rights (IACHR)

توافقات دوجانبه و چندجانبه مؤثر است و از ایجاد شبکه‌های درون منطقه‌ای مانع می‌شود. در حقیقت، یکی از مهم‌ترین تمایزهای منطقه‌گرایی جدید، ناشی از ظهور مسائل تازه مستقل از اراده دولت‌ها در کل سیستم منطقه‌ای است. ظهور گروه‌ها، جریان‌ها و جنبش‌های نوین مانند تروریسم با درجه بالایی از پیچیدگی باعث تقویت روندهای توجه به منطقه‌گرایی و همکاری بین کنشگران منطقه‌ای شده است. از طرفی، افزایش تعاملات بین گروه‌های مختلف سیاسی در بین کشورها نیز نقش مهمی در تقویت سازه‌های فرهنگی منطقه‌گرایی داشته است.

- در رهیافت‌های کلاسیک، تلاش‌ها و اهداف برای ایجاد مناطق و منطقه‌گرایی، واکنشی و از روی اجتناب است و فاقد نظام معرفتی و دکترین مشخص است.

- در نگرش کلاسیک، با توجه به فقدان بازیگران و کنشگران غیررسمی و غیردولتی، دولت‌ها تنها بازیگر این عرصه هستند. این موضوع به ایجاد دو آسیب مهم منجر می‌شود: نخست اینکه ارتباطات و تعاملات در یک منطقه محدود به دولت‌ها می‌گردد و در نتیجه تنزل ارتباطات، هر چالش و بحرانی می‌تواند بنیان همکاری‌ها را در راستای منطقه‌گرایی از بین ببرد و در حقیقت، در شرایط فقدان منطقه‌گرایی، میزان آسیب و ضرر برای کنشگران کمتری به وجود می‌آید. دوم: با توجه به فقدان نقش‌آفرینی و عدم سهم‌سازی بازیگران غیردولتی و مستقل در سیاست خارجی هر یک از کنشگران، درجه پاسخگویی دولت‌ها کاهش می‌یابد و آن‌ها با سهولت بیشتری می‌توانند اقدامات یک‌جانبه را انجام دهند.

- امروزه منطقه‌گرایی روندی نانوشته و فرایندی از مجموعه تعاملات گسترده است و در اغلب موارد ماهیتی غیرخطی و غیررسمی دارد؛ ولی در نوع کلاسیک با توجه به یگانگی نقش دولت‌ها و درجه پایین تعاملات، ماهیتی خطی و رسمی دارد.

- بی‌توجهی به ابعاد بین‌ذهنی (اصل مورد پذیرش فرا ساختارگرایان، پست‌مدرن‌ها و سازه‌انگاران)، اهمیت نداشتن مسائل اجتماعی، هویت، ارزش‌ها و انگاره‌ها در شکل‌گیری و تداوم منطقه‌گرایی کلاسیک است. این در حالی است که

از دهه ۱۹۹۰ به بعد، عمده نظریه‌پردازان اعم از «نای»^۱، «ونت»^۲، «فوکویاما»^۳، «کاتزنشتاین»^۴ و دیگران معتقدند که اهمیت موارد ذکر شده در دنیای پیچیده امروز به مراتب بیشتر از قدرت نظامی و امنیت در سطح سخت است. در این مورد باید گفت، امروزه هویت و انگاره‌های مشترک از اصلی‌ترین مؤلفه‌های تقویت روند منطقه‌گرایی بوده و میزان تأثیرگذاری و تأثیرپذیری بالای آن‌ها به تعمیق منطقه‌گرایی منجر شده است.

- یکی از مهم‌ترین شاخص‌های منطقه‌گرایی جدید در کنار موارد پیش گفته، امکانات و نوآوری‌های منطقه‌ای در ابتکارات مستقل اقتصادی، ایجاد بانک‌ها و توافقات جدید در مقابل اروپا و آمریکا، ایجاد صلح، حکمرانی جهانی و منطقه‌ای برای کشورها است.^(۳)

در حقیقت، با پایان جنگ سرد، مشارکت‌های منطقه‌ای در عملیات‌های صلح افزایش یافت. تقاضا برای نیروهای حافظ صلح با شکل‌گیری جنگ‌های داخلی در اروپا و آفریقا طی دهه ۱۹۹۰ شدت گرفت. این مهم منجر به ایجاد همکاری بین شورای امنیت و سازمان‌های منطقه‌ای شد. همچنین، متحدان منطقه‌ای در ایجاد هنجارهای نوین برای عملیات صلح نقش‌های فعال‌تری داشتند که بیشتر در رویه‌های در حال تغییر سازمان ملل تجلی یافته است. از طرفی، نوآوری‌های منطقه‌ای در ابعاد حکمرانی جهانی و منطقه‌ای حقوق بشر پس از سال ۲۰۰۰ به وجود آمد؛ مانند ایجاد «دیوان آفریقایی حقوق بشر»^۵ (سومین دادگاه منطقه‌ای حقوق بشر) و «کمیسیون بین دولتی حقوق بشر»^۶ در «آسه‌آن» به ترتیب در سال‌های ۲۰۰۴ و ۲۰۰۹ (kahler, 2016, pp 2-3).

در پایان باید گفت، با تمام استدلال‌های فوق در ارتباط با نقش نسبتاً مستقل

1. Nye

2. Went

3. Yoshihiro Francis Fukuyama

4. Peter Joachim Katzenstein

5. African Court on Human and Peoples' Rights

6. Intergovernmental Commission on Human Rights

بازیگران در مسائل منطقه‌گرایی، باید گفت که استقلال مناطق و میزان ابتکار رهبران در مناطق متفاوت است و برای ایجاد مناطق صرف تقاضا کافی نیست و علی‌رغم وجود تقابل‌ها بین هژمون و کنشگران یک منطقه، نوعی همراهی ضمنی را باید بین برخی اهداف بازیگران و هژمون در نظر گرفت تا در مواردی به میزانی از اشتراکات حداقلی با قدرت‌های بزرگ و هژمون نیز دست یافت. در همین راستا، این نکته را باید مورد توجه قرار داد که هم‌زمان با تسریع روند منطقه‌گرایی، قدرت‌های بزرگی مانند ایالات متحده برای دستیابی به برخی اهداف به تعاملات منطقه‌گرایی روی آورده‌اند. گرایش ایالات متحده به موافقت‌نامه‌های تجاری منطقه‌ای کلان ناشی از ضعف‌ها در کسب توافق در دستورالعمل‌های تجاری جدید خود در سازمان جهانی تجارت بود تا بتواند در سازوکارهای تجاری دسته‌جمعی، قواعد ترجیحی بازی را نهادینه سازد (kahler, 2016).

۲-۱. نقش همگرایی

نظریه‌پردازان وابستگی متقابل و «دویچ»^۱ معتقدند که فرایند همکاری و همگرایی روندی تدریجی است و از مسائل سطح پایین و کم‌اهمیت‌تر (فنی) به سمت مسائل امنیتی سوق پیدا می‌کند،^(۴) بنابراین همگرایی بالاترین سطح تعامل برای سامان مناطق است. روند همگرایی عموماً پس از دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ در اروپا (غربی) تقویت شد و سپس در کل اتحادیه اروپا، آمریکای شمالی، پاسیفیک، جنوب شرق آسیا و سایر مناطق مورد توجه قرار گرفت. چنانچه اشاره شد، در منطقه‌گرایی کلاسیک با توجه به تک عاملی بودن دولت، فقدان دستورالعمل‌ها و ارتباطات گسترده، عدم استقلال عمل کافی بازیگران مناطق و غیره، در مناطق مختلف روند همگرایی بسیار پایین بوده و این موضوع به ناپایداری و عدم تعمیق الگوهای منطقه‌گرایی منجر شده است.

روند همگرایی تجلی درجه‌بالای توسعه‌یافتگی و همگنی نسبی بین کنشگران یک منطقه است و با توجه به وجود سازوکارهای متنوع و متعدد و تشریک مساعی، بازیگران حاضرند میزانی از اختیارات و اقتدار خود را به نهادها و

سازمان‌های درون منطقه‌ای بیخشد تا بتوانند ضمن دستیابی به اهداف متعدد درون منطقه‌ای با کنار زدن سیاست قدرت به شکل سنتی، در قامت کنشگری قدرتمندتر، هویت خود را در مقابل سایر مناطق و قدرت‌های بزرگ مفصل‌بندی کنند و به اهداف متصور دست یابند. در همین راستا، بول معتقد است که دولت‌هایی مانند اعضای جامعه اقتصادی اروپا از ادعا یا در اختیار داشتن حاکمیت سرزمینی خود دست برنداشته‌اند، اما مسیری را طی کرده‌اند که دست‌کم به عقیده برخی سرانجام به از دست رفتن حاکمیت می‌انجامد. هر چند هیچ اجتماع منطقه‌ای دیگری نمی‌تواند با سابقه جامعه اقتصادی اروپا در مقیاس‌های همگرایی اقتصادی رقابت کند، ولی اجتماعاتی از قبیل «کومکن»^۱، سازمان وحدت آفریقا، سازمان کشورهای آمریکایی، بازار مشترک اروپای مرکزی و اتحادیه ملل آسیای جنوب شرقی نیز به‌خودی‌خود مؤثر بوده‌اند (بول، ۱۳۹۶: ۲۸۲). مشکل آنجاست که با وجود تقاضاها و تلاش‌های رهبران برای ایجاد توافقات و پروژه‌های منطقه‌ای، میزان موفقیت‌ها بسیار متفاوت است و منابع و بسترها در مناطق مختلف کافی نیست.

بنابراین پروژه‌های منطقه‌ای در قاره آمریکا بر تجارت، توسعه و حقوق بشر تمرکز یافته و به نهادهای منطقه‌ای قدرت کمی منتقل شده است و در آمریکای لاتین، ترتیبات مالی از جهت منابع و عضوگیری محدود است و حتی وخیم‌تر از آن در آفریقا، فاقد ترتیبات مذکور است (kahler, 2016: 4).

از طرفی، یکی از علل گرایش شدید به همگرایی اقتصادی در روند منطقه‌گرایی ناشی از شرایط اجتنابی و واکنشی بوده است. ظهور قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی مانند چین، ژاپن، روسیه، برزیل، آفریقای جنوبی، ایران و برخی دیگر، بی‌شک با مخالفت‌ها و ایستادگی‌های ایالات متحده و نهادهای بین‌المللی مالی و پولی وابسته به آمریکا نیز همراه بوده است. به تعبیر دیگر باید گفت، بحران‌های اقتصادی و افزایش نفوذ اقتصادهای نوظهور در عرصه نظام بین‌الملل، سازمان‌های اقتصادی منطقه‌ای را در جدیدترین شکل به وجود آورد. بحران مالی آسیا باعث ایجاد عکس‌العمل‌های منفی شدید در سطح منطقه‌ای علیه صندوق بین‌المللی پول

1. Comecon

شد. با وجود آنکه با طرح‌های ابتکاری مانند «صندوق آسیای پول»^۱ توسط ژاپن مخالفت شد، ابتکار منابع جایگزین برای حمایت مالی «اتحادیه کشورهای جنوب شرق آسیا + ۳» (آسه‌آن + ۳)^۲ توسط «چیانگ مای»^۳، با حمایت‌های ژاپن و چین به وجود آمد. از منظر اقتصادهای نوظهور، دیگر آمریکا و اتحادیه اروپا رهبران ایدئولوژیک برای اقتصاد جهانی محسوب نمی‌شدند. روند آهسته اصلاحات که منجر به دادن آرا به اقتصادهای سنتی آمریکا و اروپا و افزایش سهمیه بیشتر در صندوق بین‌المللی پول شده بود، باعث شد قدرت‌های نوظهور به دنبال گزینه‌های دیگر و غیرمتعارفی مانند ابتکار چیانگ مای در ارتباط با چندجانبه‌ای شدن و ایجاد بانک‌های توسعه چندجانبه نظیر «بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت‌های آسیا»^۴ و «بانک توسعه جدید»^۵ توسط اعضای بریکس باشند (Kahler, 2016, p 2).

۳. رهیافت‌ها و مطالعات جدید منطقه‌گرایی

چنانچه پیش از این گفته شد، منطقه‌گرایی در مطالعات کلاسیک و جدید یکی از زمینه‌های مطالعاتی بوده است و با وجود آنکه در شکل سنتی کمتر مورد توجه قرار گرفته، پارادایم پوزیتیویسم و در ذیل آن نگرش رئالیستی بر آن تسلط دارد. با گذار سیستم بین‌الملل به نظم نوین از ۱۹۹۰ به بعد، ما شاهد گذار از منطقه‌گرایی سنتی و ظهور دیدگاه‌های متکثرگرایانه و چندوجهی در حوزه مطالعات نوین منطقه‌ای هستیم. در این قسمت از منظر رهیافت‌های نوین به بررسی موضوع می‌پردازیم:

۳-۱. رهیافت قدرت محور (ساختارگرایی)

به‌طور کلی با نگرش ساختارگرایانه به شکل‌گیری منطقه، دو گرایش نظری ذیل را می‌توان تشخیص داد:

الف: گرایش هژمونیک با محورهای زیر:

-
1. Asian Monetary Fund
 2. Association of Southeast Asian Nations Plus Three (ASEAN+3)
 3. Chiang Mai
 4. Asian Infrastructure Investment Bank (AIIB)
 5. New Development Bank

۱- شکل‌گیری منطقه ناشی از خواست هژمون؛

۲- سیاست هم‌نوازی با هژمون؛

۳- سیاست مقابله واحدها با هژمون؛

۴- هژمون مبتنی بر همکاری.

ب: گرایش‌های نظری مبتنی بر کثرت‌گرایی قدرت (قاسمی، ۱۳۸۴، ص ص

۱۶۷ - ۱۶۸).

در گرایش‌های نظری هژمونیک، فرض بر این است که در ساختار قدرت تنها یکی از واحدهای نظام توانایی و اراده اعمال قدرت بر سایرین را دارد و در این وضعیت و محیط، به چهار دلیل عملی ممکن است منطقه پدیدار شود: نخست اینکه هژمون به‌منظور مدیریت بهینه سیستم منطقه را به چندین سیستم تابعه (منطقه) تقسیم کرده است. دوم، می‌توان علت پدیدار شدن منطقه را در سیاست هم‌نوازی واحدها با هژمون جستجو کرد. سوم، در سیاست احتمالی واحدها در مقابله با هژمون نهفته است. چهارم، هژمون مبتنی بر همکاری بخشی از علل شکل‌گیری منطقه را توضیح می‌دهد. همچنین ممکن است به دلایل زیر یک قدرت استراتژی همکاری با واحدهای ضعیف‌تر را در پیش گیرد و از این طریق منطقه خاصی را به وجود آورد:

- بهره‌برداری از امتیازات ناشی از گستره؛

- بهره‌مندی از ثبات احتمالی؛

- گسترش ایده‌ها؛

- بهره‌گیری از امتیازات شمولیت (قاسمی، ۱۳۸۴، ص ص ۱۶۸ - ۱۶۹).

پیتر کاتزنشتاین با بازسازی نظریه سیستم‌ها به شکل‌گیری منطقه‌گرایی ژئوپلیتیکی پرداخته است. به اعتقاد او ایالات متحده به‌عنوان قدرت هژمون در مرکز ساختار چنین سیستمی قرار گرفته و اولویت‌های آن در شکل‌گیری و کارکرد مناطق مؤثر است و مناطق حیاتی سیستمی را نیز از طریق کشورهای محور یا مداخله مستقیم در قالب مدل «محور- اسپوک» کنترل و هماهنگ می‌نماید (قاسمی، ۱۳۹۰، ص ص ۵۰-۵۳). دومین گرایش نظری بر کثرت‌گرایی قدرت

تأکید دارد. در این نگرش نظری شاید کوهن توانسته باشد، قابل درک‌ترین برداشت را از مفهوم کثرت‌گرایی قدرت و منطقه‌بندی ژئوپلیتیکی ارائه کند (قاسمی، ۱۳۹۰، ص ۳۵). کوهن در این زمینه با ابتکاری برخلاف مطالعات رئالیستی دوران جنگ سرد که مناطق را عمدتاً بر مبنای خواست هژمون و قدرت‌های بزرگ تعریف کرده، مهم‌ترین سازوکار در مناطق را قدرت نظامی و امنیت تلقی می‌کند، معتقد است، سیستم نوین جهانی و مناطق مختلف با پیچیدگی‌ها و ایجاد مسائل جدید، دیگر میدان و کانونی منظم و مشخص برای قدرت‌های بزرگ نیست، بلکه هر یک از مناطق وجوه تمایزبخش خود را دارند که برای فهم مسائل آن‌ها باید به جنبه‌های محلی هر یک از مناطق توجه کرد.

از سوی دیگر برحسب میزان رقابت قدرت‌ها و نظم در مناطق، در حال حاضر بیان ژئوپلیتیکی دیگری از مناطق در گفتمان نوین قدرت محور (ساختارگرایی) آمریکایی در حال شکل‌گیری است و آن تقسیم‌بندی مناطق ژئوپلیتیک به «مناطق امن» و «مناطق آشوب و تعارض» است (قاسمی، ۱۳۹۰، ص ۵۳). مناطق آشوب، مناطق جنگ، بی‌نظمی، ناامنی و بی‌ثباتی هستند و دو جریان بزرگ در آن خودنمایی می‌کند: از یک‌سو، حضور قدرت‌های مداخله‌گر در نظم شبکه منطقه که تغییر نظم منطقه‌ای را در دستور کار خود دارد و از سوی دیگر، حضور قدرت‌ها و گروه‌های ناراضی از نظم سیستمی‌اند که نظم موجود را به رسمیت نمی‌شناسند و برای بقا و حفظ گستره‌های خود در اشکال تهاجمی و تدافعی در نظم‌های منطقه‌ای آشوب می‌جنگند (قاسمی، عین‌الهی معصوم، ۱۳۹۵، ص ۲).

۲-۳. سیستم‌های تابعه

در این رویکرد، «کانتوری» و «اشپیگل» مانند دیگر نظریه‌پردازان سیستم‌های تابعه، منطقه را به‌عنوان سیستم تابعه در سیاست بین‌الملل مطرح می‌کنند. اینان قبل از هر چیز به ترسیم عرصه‌های سیاست بین‌الملل پرداخته و آن را به سه عرصه «جهانی»، «منطقه‌ای» و «کشوری» تقسیم می‌کنند. بدین ترتیب سه نوع سیستم «مسلط»، «تابعه» و «داخلی» شکل می‌گیرد (قاسمی، ۱۳۸۴، ص ۱۷۵). متغیرهای زیر در ترسیم حدود سیستم تابعه مورد توجه قرار می‌گیرند:

۱- هر کشور تنها عضو یک سیستم تابعه است، به‌استثنای دو مورد: یکی قدرتمندترین دولت‌ها که در سیستم‌های تابعه مختلف مشارکت خواهند داشت. دوم، برخی از کشورها که در حدفاصل بین دو سیستم تابعه قرار دارند و ممکن است عضو هر دو سیستم تابعه مجاور محسوب شوند.

۲- حدود تمامی سیستم‌های تابعه با توجه به «معیار جغرافیایی» مشخص می‌شوند.

۳- در مرزهای سیستم، بین عوامل جغرافیایی، سیاسی و اجتماعی کنش متقابل برقرار است.

۴- روابط سیاسی بومی (تضاد یا همکاری) عامل جغرافیا و زمینه‌های اجتماعی و تاریخی به ترسیم حدود سیستم تابعه کمک می‌کنند.

۵- قدرت‌های خارجی نیز نقش مهمی در شرح و ترسیم یک سیستم تابعه دارند.

۶- مرزهای جغرافیایی تغییر نمی‌کند یا به‌ندرت تغییر می‌نماید، ولی متغیرهای سیاسی و ایدئولوژیکی سیال خواهند بود؛ بنابراین، ضمن دقیق بودن مفهوم، نوعی پویایی نیز در آن دیده می‌شود.

۷- سیستم تابعه از یک یا دو یا چند کشور نزدیک به یکدیگر تشکیل می‌شود که کنش متقابلی بین آن‌ها وجود دارد و رشته‌های ارتباطی نژاد مشترک، ریشه‌های تاریخی، فرهنگی، زبانی و احساس هویت مشترک در میان آن‌ها مشاهده می‌گردد (قاسمی، ۱۳۹۰، صص ۸۵-۸۸). سیستم تابعه به سه بخش اساسی «مرکزی»، «پیرامونی» و «قدرت مداخله‌گر» تقسیم می‌شود:

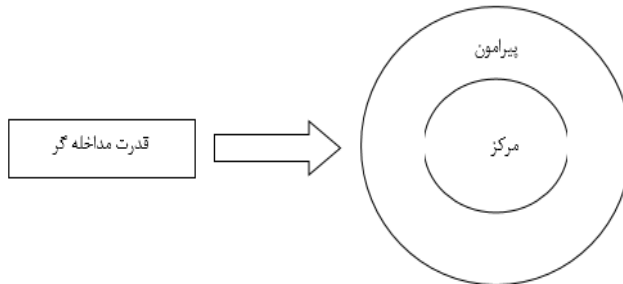
۱- بخش مرکزی (کانون نظام): این بخش از یک یا چند کشور تشکیل شده است که مرکز ثقل سیاست بین‌المللی منطقه‌ای را شکل می‌دهند و دارای ارزش‌ها و خصیصه‌های ناحیه‌ای مشترک هستند که موجب تمایز این ناحیه یا منطقه مذکور از مناطق مجاور یا فراتر از آن می‌شود (حافظ‌نیا و کاویانی‌راد، ۱۳۹۱، صص ۹۳-۹۵).

۲- بخش پیرامونی: شامل تمامی کشورهایی است که در یک سیستم تابعه معین به دلایل مربوط به متغیرهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی یا سازمانی از

بخش مرکزی حذف می شوند.

۳- قدرت مداخله‌گر: از مشارکت قدرت مهم خارجی و به عبارت دیگر، سیستم جهانی کنترل نظم در روابط بین‌الملل سیستم تابعه خود را نمایان می‌سازد (قاسمی و صالحی، ۱۳۸۷، ص ۱۷۱).

نمودار ۱. بخش‌های مختلف سیستم تابعه



منبع: قاسمی، ۱۳۹۰، ص ۸۸

۳-۳. تئوری مجموعه امنیتی

«مکتب کپنهاگ» از پیش‌تازان توجه به طرح منطقه‌گرایی به شکل گسترده هستند. «بوزان» با تحدید مفهوم امنیت، منتقد روند برساختگی‌های ناشی از اراده قدرت‌های بزرگ است. او امنیت را بر اساس عاملیت اجتماعی و مفهوم‌سازی هویت تعریف می‌کند و به سازه‌انگاران متأخر نزدیک می‌شود. بوزان از حامیان «تئوری امنیت منطقه‌ای پیچیده» (RSCT) معتقد است که امنیت با همبستگی در ارتباط است و آنچه سبب اهمیت یافتن مناطق برای کنشگران منطقه‌ای است، بیش از هر چیز ناشی از واکنش‌های بازیگران همسان به رئالیسم ساختاری «والتز»^۱ و تحدید امنیت در این نگرش است. از سوی دیگر، قرار دادن منطقه‌گرایی به‌عنوان سطح تحلیل و عرصه اقدام بازیگران، انتقادی بر آرمان‌گرایی لیبرالی در دستیابی به صلح است و در جهت دیگر این نظر را برجسته می‌کند که صلح در مناطق مختلف با محوریت کنشگران منطقه‌ای تحقق می‌یابد.

1. Kenneth Neal Waltz

«بوزان و هانسن» در کتاب «تحول مطالعات امنیت بین‌الملل»^۱ معتقدند که با توجه به وقوع تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی پس از جنگ سرد مانند جنگ آمریکا علیه عراق، فروپاشی یوگسلاوی و حادثه «۱۱ سپتامبر» منجر به تغییر دستور کار و قواعد و قوانین بازی قدرت‌ها در ارتباط با مسائل جهان سوم شد و مسائل امنیت محلی و منطقه‌ای اهمیت فزاینده‌ای پیدا کرد. در این ساختار و چارچوب دوران پساجنگ سرد، مطالعات و ادبیات با اهمیت فزاینده‌ای به وجود آمد که خواهان توجه ویژه به سطح امنیت منطقه‌ای مورد غفلت در طی دوره جنگ سرد بود. توجه و اهمیت فزاینده مطالعات مرتبط با سطح امنیت منطقه‌ای مانند بوزان، «لیک و مورگان»^۲، «مائوز»^۳، «ایوب»^۴، «ویور»^۵ و سایرین باعث شد که برخی از نو رنالیست‌های سرسخت نیز به ملاحظات منطقه‌ای ذیل نظام تک‌قطبی توجه کنند (Buzan & Hansen, 2009, p 177). البته به‌رغم توجه نو واقع‌گراها به منطقه‌گرایی، همچنان مسائل مرتبط با آن ذیل امنیت نظام بین‌الملل و قدرت‌های بزرگ قرار داشته است. آن‌ها تلاش دارند منطقه‌گرایی را در طول اراده قدرت‌های بزرگ مفهوم‌سازی کنند تا از استقلال عمل کنشگران منطقه‌ای و اهداف تجدیدنظرطلبانه غفلت شود؛ درحالی‌که یکی از اهداف اصلی گرایش به منطقه‌گرایی، ایجاد مناطق مستقل از مداخلات گسترده قدرت‌های بزرگ است.

بوزان و «ویور»، مجموعه‌های امنیتی را الگوهای دوستی و دشمنی تعریف می‌کنند. متغیرهای تاریخی نظیر دشمنی‌های پایدار یا قرار گرفتن در یک حوزه تمدنی دارای فرهنگ مشترک، ویژگی خاص یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای محلی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. الگوی دوستی و دشمنی را زمانی می‌توان به بهترین وجه فهمید که تحلیل از سطح منطقه‌ای آغاز شده و بازیگران جهانی از یک‌طرف و متغیرهای داخلی را از طرف دیگر در برگیرد. این الگوی ویژه که کی از چه

1. The Evolution of International Security Studies

2. Lake and Morgan

3. Maoz

4. Ayoob

5. Wæver

کسی می‌ترسد یا چه کسی را دوست دارد، عموماً از سطح سیستمی وارد نمی‌شود بلکه با ترکیبی از تاریخ، سیاست و شرایط مادی به صورت درونی در سطح منطقه‌ای تولید می‌شود (بوزان، ویور، ۱۳۸۸، صص ۵۸-۵۶).

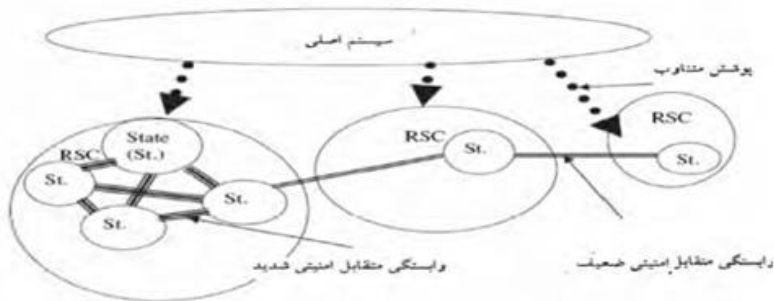
در این تئوری، ساختار امنیتی سیستم بین‌الملل به سه نوع فضای منطقه‌ای تقسیم می‌گردد که عبارت‌اند از:

- فضاها و مناطق شکل‌گرفته توسط نیروهای خارجی مانند دوران استعمار و رقابت ابرقدرت‌ها که از زمان پایان جنگ سرد این نوع فضاها از بین رفته است.

- مناطق فاقد ساختار که تعاملات منطقه‌ای برای ایجاد ساختار مشخصی از به هم وابستگی کفایت نمی‌کند یا هنوز شکل نگرفته است.

- مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای که در آن دولت‌ها و دیگر واحدها به اندازه‌ای به یکدیگر پیوند خورده‌اند که امنیت آن‌ها را نمی‌توان جدای از یکدیگر بررسی کرد (قاسمی، ۱۳۹۰، صص ۶۶-۶۷).

نمودار ۲. مدل مجموعه امنیتی بوزان



منبع: قاسمی، ۱۳۹۰، ص ۲۶

۳-۴. دیدگاه شبکه‌ای منطقه‌ای

تجزیه و تحلیل شبکه‌ای، مجموعه‌ای از اقدامات تحلیلی است که جایگزین مفاهیم کلاسیک منطقه شده است و شرح منظم نظام روابط متقابل و روابط میان واحدها را امکان‌پذیر می‌سازد؛ در برخی سطوح نظام، روابط کلی متقابل را نشان می‌دهد، در سطوح دیگر توصیف نظام‌های فرعی و تابعه را امکان‌پذیر می‌کند و در برخی

سطوح نیز مقایسه گروه‌های فرعی موجود در سیستم را نشان می‌دهد (عباسی و همکاران، ۱۳۹۴، صص ۲۹۱-۲۹۳). از این رو، نظریه شبکه از جمله نظریه‌های جدید در روابط بین‌الملل است که در مکتب واقع‌گرایی قرار می‌گیرد. نظریه شبکه ژئوپلیتیک منطقه‌ای نیز در چارچوب این مکتب و با حفظ انگاره‌های اساسی آن یک دهه است که در صحنه روابط بین‌الملل و پیچیدگی‌های آن، به‌ویژه اثر پروانه‌ای حاکم بر آن جایگاه مناسبی به دست آورده و جایگزین مفاهیم سنتی ژئوپلیتیک شده است (قاسمی، ۱۳۸۷، صص ۱۰۰).

در این نگرش، مرزبندی درونی شبکه عبارت‌اند از «حلقه»، «گره» (مناطق) و «خوشه» که «ارتباطات» مبنای تقسیم‌بندی آن است و نوع رابطه این سازه‌ها، گونه‌بندی خاصی به شبکه می‌بخشد. در اینجا، قطبیت شبکه منطقه‌ای، بر اساس تمرکز جریان ارتباطات بر گستره خاصی از شبکه شکل می‌گیرد و به عبارتی دیگر قطب‌ها و محورهای شبکه واحدهایی هستند که بیشترین جریان ارتباطی از آن عبور می‌کند و نقطه ارتباط گره‌ها با یکدیگر محسوب می‌شوند (عباسی، ۱۳۹۳: ۱۲۲). در مطالعات منطقه‌ای شبکه‌ای، قرار گرفتن واحدهای آن در معرض روابط و ارتباطات متنوع، پدیدآورنده قدرت رابطه‌ای بر آن واحد محسوب می‌شود. بر این اساس، نگرش شبکه بر این باور است که هر واحد، حلقه و خوشه در میان سه شبکه منطقه‌ای ژئوپلیتیکی، ژئوکالچری و ژئواکونومیکی قرار گرفته است. هر یک از آن‌ها به دلیل ویژگی‌هایش از جمله به‌هم‌پیوستگی، انسجام گروهی و پیوند بین حلقه‌ها، شمار و گستره ارتباط بین واحدهای شبکه، تخصصی بودن و حالت ارتجاع و انعطافی شبکه بر نوع دیپلماسی و قدرت رابطه‌ای کشورها تأثیر می‌گذارد (عباسی و همکاران، ۱۳۹۴، صص ۲۹۲). دانشور ایرانی «فرهاد قاسمی» دینامیک‌های درون‌شبکه‌ای تشکیل گره‌ها و خوشه‌ها را به‌خوبی توضیح داده است.^(۵) (قاسمی، ۱۳۹۰، صص ۱۵۰-۱۵۸).

۳-۵. نظریات متأخر

در غالب نظریات و رهیافت‌های پست‌مدرن چند ویژگی اصلی را می‌توان نام برد که عبارت‌اند از: رابطه دانش و قدرت به تاسی از فوکو و بازتولید گفتمان‌های

امنیتی (Dalby, 1988, p 416)، وجود واقعیت مستقل از ذهن و پیوند بین ایزکتیو و سوئزکتیو، تکثر روشی، اهمیت مسائل اجتماعی، هویتی، ارزشی، اخلاقی و هنجاری، دگردیسی در معنای امنیت و تکثر سطوح آن، توجه به کنشگران غیرغربی، بازیگران غیررسمی و تعریف و تحلیل مسائل بر پایه منافع همه بازیگران و در نهایت، رد مفروضات متعدد رویکرد اثباتی.

در مطالعات امنیتی انتقادی که تأثیرات بسیاری بر مسائل توسعه‌گرا دارند و از منظری انتقادی به دفاع از مردم در برابر دولت‌ها پرداخته، خواهان یک نظم جهانی عادلانه و صلح‌آمیزترند (Buzan & Hansen, 2009: pp 205-206)، منطقه‌گرایی یکی از سازوکارهای حمایت از کنشگران غیر غربی به‌ویژه جهان سوم است. توجه به منطقه‌گرایی از دو طریق می‌تواند به مطالعات انتقادی (به‌ویژه برای مکتب فرانکفورت) یاری برساند؛ نخست، تعریف، مفهوم‌سازی و مفصل‌بندی نوین امنیتی مستقل از خواست کنشگران غربی. در این راستا، در هر یک از مناطق، دستور کارها توسط بازیگران محلی مشخص می‌شود و با ایجاد مناطق جدید می‌توان انتظار داشت که گفتمان مشترکی شکل بگیرد تا به ایجاد نظم عادلانه صلح‌آمیز بینجامد. از سوی دیگر، تشکیل ائتلاف‌های دو یا چندجانبه و تشدید روند همگرایی در هر یک از مناطق به تقویت گفتمان‌های ضد سرمایه‌داری و مداخله‌گرایانه منجر و سرانجام باعث گسترده‌گی و تکثر جریان‌ها و صداها و حاشیه‌ای می‌شود. نتایج این روند نوعی پذیرش ضمنی دیگری (جهان غیرغربی) برای قدرت‌های بزرگ را به وجود آورده و آن‌ها را مجاب می‌کند که در تصمیمات و مناسبات آینده به مطالبات مناطق مختلف توجه کنند. این روند می‌تواند زمینه‌ها را برای دستیابی به آرمان «رها سازی» - از کلیدواژه‌های مرکزی آثار «هابرماس» - تسریع بخشد. دوم، منطقه‌گرایی منجر به تکثر و تنوع‌بخشی مدیریت نظام جهانی بر اساس هویت‌های خاص و متمایز می‌شود. در حقیقت، منطقه‌گرایی از میزان سلطه فرهنگ و ارزش‌های غربی می‌کاهد و از طرفی، با تعدد هویت‌ها و ایجاد توازن بین نیروها برای مدیریت نظام بین‌الملل، همه سطوح سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و زیست‌محیطی اهمیت می‌یابد.

پساساختارگرایی از رویکردهای منتقد سنت روشی مطالعات راهبردی [رنالیستی] است و پاساختارگرایان به دنبال ارائه مفهومی نظامی و دولت‌محور از امنیت هستند، بدون آنکه به نتایج تاریخی، سیاسی و هنجاری آن توجه کنند. آن‌ها برای مفهوم‌سازی امنیت بر هویت تأکید دارند. با وجود این، مباحث آکادمیک پاساختارگرایان به‌ویژه در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ با هویت و امنیت قدرت‌های بزرگ تلفیق شده است؛ چراکه بیشتر نظریه‌پردازان این رویکرد یا آمریکایی بودند یا در آمریکا زندگی می‌کردند (Buzan & Hansen, 2009, pp 218–219). رهیافت منطقه‌گرایی، علی‌رغم بی‌توجهی گسترده و عمیق پاساختارگرایان به آن تا حدی در پیوند است. منطقه‌گرایی از چند حیث با پاساختارگرایی ارتباط پیدا می‌کند که عبارت‌اند از: در بر داشتن سطح ذهنی امنیت، تعریف هویت بر مبنای خودی- غیرخودی و برجسته کردن تفاوت‌ها و تمایزها، جدا کردن امنیت منطقه‌ای از بین‌المللی و سرانجام شکل‌گیری یک ساخت اجتماعی و گفتمانی خاص.

از دیدگاه پاساختارگرایی، کنشگران و هویت‌ها دارای ثبات مستمر نیستند و تهدیدات ماهیتی گفتمانی دارند و تلقی از امنیت، فرایندی است که ملت‌ها به بازتولید هویت خود می‌پردازند. آن‌ها با انتقاد به مدعاهای رویکردهای پوزیتیویستی [واقع‌گرایی و نوواقع‌گرایی] معتقدند که سیاست‌های امنیتی عمدتاً تهدیدآمیز هستند (Buzan & Hansen, 2009, pp 142 – 143).

نتیجه‌گیری

با شکل‌گیری تحولات بزرگ اقتصادی در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ و در ادامه پایان نظام دوقطبی، سیاست بین‌الملل دو سطح تئوریک و کاربردی - کارکردی متحول شد. به‌گونه‌ای که در ارزیابی و تحلیل وقایع رخ داده در دهه پایانی قرن بیستم و دو دهه آغازین قرن بیست و یکم، نیازمند رهیافت‌های جدیدی هستیم که بتواند تحولات شبه پارادایمی سیاست بین‌الملل را فهم کند. تحول شبه پارادایمی به معنای آن است که میزان تغییرات به وجود آمده نه چنان زیاد است که بتوان به کل صحبت از ظهور پارادایم‌های کاملاً جدید کرد و نه نظریات گذشته به‌طور کامل اعتبار خود را از دست داده‌اند؛ بلکه، تغییر و تحول در میانه آن قرار دارد. یکی از

مهم‌ترین و اصلی‌ترین زمینه‌های تحول شبه پارادایمی منطقه‌گرایی به‌عنوان سازوکاری همکاری‌جویانه و ابزاری برای سطح تحلیل مسائل است. در فضای جنگ سرد، منطقه‌گرایی عمدتاً تحت تأثیر مطالعات ژئوپلیتیک و رهیافت رئالیسم قرار داشت و این قدرت‌های بزرگ بودند که با خواست خود مناطق را برای دستیابی به اهداف سامان می‌دادند. پایان نظم مذکور و ظهور قدرت‌های جدید در عرصه بین‌المللی و منطقه‌ای و به وجود آمدن امکانات بیشتر مانند موازنه موشکی و هسته‌ای، باعث شد که منطقه‌گرایی در اشکال مختلف اقتصادی، نظامی و امنیتی مورد توجه قرار گیرد. بر این اساس، منطقه‌گرایی عموماً بر اساس اراده و تقاضای قدرت‌های منطقه‌ای مفهوم‌سازی گشت و مناطق مختلف در سطح جهانی مطرح شدند. هر چند می‌توان گفت، قدرت‌های بزرگی مانند ایالات متحده دارای توانمندی و مقدرات متعددی برای مقابله با بسیاری از نیروهای نظم ستیز بودند، تبعات و نتایج درگیری با یک قدرت منطقه‌ای بر تغییر قطبیت‌ها نقش مستقیمی داشته و این مسئله منجر به نوعی استقلال برای کنشگران منطقه‌ای شده است.

در این پژوهش، نگارندگان درصدد بررسی جایگاه منطقه‌گرایی و اهمیت آن در نظم نوین بین‌المللی و وجوه تمایز و تفکیک آن از نمونه‌های کلاسیک برآمده و برخی از مهم‌ترین رهیافت‌های نوین را در ارتباط با منطقه‌گرایی مورد مطالعه قرار داده‌اند. یافته‌های پژوهش بیانگر آن است که منطقه‌گرایی امروزه به یکی از مهم‌ترین ابزارهای راهبردی برای کسب منافع ملی دو و چندجانبه تبدیل شده است و در سطوح مختلف توسط کنشگران تعقیب می‌شود، هر چند که میزان موفقیت‌ها به یک میزان نیست. مطالعات نوین در این زمینه نشان می‌دهد که ۱- با تشدید همگرایی‌های منطقه‌ای برخلاف گذشته، هر یک از مناطق کارکردهای خاص خود را دارند که به نوعی خود را در مقابل نهادهای بین‌المللی قرار می‌دهند. این موضوع به‌مراتب در چند سطح با نوع کلاسیک در تمایز است؛ از جمله: عدم یگانگی نقش عاملیت قدرت و در ذیل آن امنیت در مطالعات جدید و به‌جای آن توجه به نقش انگاره‌ها، ارزش‌ها و هویت‌ها، پایان عصر دخالت صریح و مشروع قدرت‌ها در همه مسائل منطقه‌ای و ایجاد فضای گفتمانی و ژئوپلیتیکی مستقل برای کنشگران

منطقه‌ای، افزایش زمینه‌های مشارکت و تعدد دستور کار برای تسریع فعالیت در مناطق جدید و تقویت سازوکارهای تعاملاتی، تکثر بازیگران رسمی و غیررسمی و توجه به گستره‌های معنایی تازه به‌ویژه در سطح اجتماعی در دنیای پیچیده امروز.

۲- رهیافت‌های جدید در روابط بین‌الملل، مطالعات امنیتی و منطقه‌ای تلاش داشته تا ضمن ارائه دیدگاه‌های تازه در ارتباط با چستی تحولات منطقه‌گرایی، به شکل جامعی به ارزیابی چندسطحی آن بپردازند. در این زمینه دیدگاه‌های مختلفی مطرح شده است که هر کدام به شیوه‌ای خاص به موضوع نگرسته و بیش از هر موضوعی بر این اصل توجه داشته‌اند که دیدگاه‌های ارتدوکسی و تک متغیره دیگر قدرت تبیین مسائل پیش رو را ندارند و برای شناخت منطقه‌گرایی باید به مؤلفه‌های جدیدی توجه کرد؛ اعم از ابعاد عینی و ذهنی و جنبه‌های بیناذهنی، سطح اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی، انگاره‌ای، هویتی، امنیت چندوجهی، سیالیت مسائل، پیچیدگی مضاعف و قدرت‌های تجدیدنظرطلب و منطقه‌ای.

بر اساس رهیافت ساختارگرایی باید گفت، شکل‌گیری منطقه ناشی از خواست هژمون، سیاست هم‌نوازی با هژمون، سیاست مقابله واحدها یا همکاری با هژمون و نظریات مبتنی بر کثرت‌گرایی قدرت است. از دیدگاه رهیافت سیستم‌های تابعه، منطقه به‌عنوان سیستم تابعه در سیاست بین‌الملل مطرح شده و بین مرزهای سیستمی یک محیط جغرافیایی رابطه متقابل و دیالکتیکی وجود دارد. از منظر تئوری مجموعه امنیتی بوزان الگوهای دوستی و دشمنی و هویت‌ها در ایجاد مناطق مؤثرند. وی با تفسیری موسع معتقد است که مناطق دارای سطح تحلیل جداگانه هستند. دیدگاه شبکه‌ای منطقه‌ای نیز بر این باور است که با پیچیدگی فزاینده و ناکارآمدی نظریات در پاسخ‌دهی به معماهای شکل جدید، دیدگاه شبکه‌ای قدرت تبیینی بالایی دارد. رویکردهای متأخرتر نظیر انتقادی، سازه‌انگاری و پسا‌ساختارگرایی نیز این دیدگاه را مطرح کرده‌اند که ارزش‌ها و هنجارهای هویتی در ایجاد مناطق مؤثرند و منطقه‌گرایی، شیوه‌ای مناسب برای پایان نظم غربی و مداخله‌جویانه با محور غرب است و در رهایی‌بخشی و فراهم کردن شرایط تسهیل صلح عادلانه بسیار حائز اهمیت هستند.

یادداشت‌ها

۱. نظریه جایگاه‌یابی مبتنی بر این ایده است که در طی تعاملات مرسوم، افراد از روایت‌ها یا «خطوط داستانی» به‌منظور معنادار ساختن واژه‌ها و فعالیت‌هایشان برای خود و دیگران استفاده می‌کنند. (Kingah & Quiliconi, 2016, p 18). عوامل مؤثر در جایگاه‌یابی عبارت‌اند از: هویت، انگاره و نظام معنایی، سطح اقتصادی، امنیت و محیط جغرافیایی (صالحی، حسنون، ۱۳۹۷، ص ۹).
۲. در این باره باید گفت، بنیان و هدف اصلی بسیاری از کنشگران در منطقه‌گرایی جدید، استقلال از هژمون بین‌المللی است. «راجنی کوتاری» در «قدم‌ها به سوی آینده» پیشنهادهایی برای بازسازمان‌دهی سیاست جهان بر مبنای منطقه‌گرایی آورده است که ارتباط نزدیکی با جانب‌داری از بازخیزش جهان سوم در برابر تسلط قدرت‌های بزرگ دارد (بول، ۱۳۹۶: ۳۲۷).
۳. در بحث همگرایی مطرح شده است.
۴. باید توجه کرد که یکی از مسائل بسیار قابل توجه در تمایز مناطق و منطقه‌گرایی، تفاوت در میزان توسعه سیاسی و اقتصادی کنشگران است. کنشگرانی که در سطح توسعه سیاسی و اقتصادی بالاتری باشند، دستور کار همگرایی بیشتری دارند و حتی حاضرند بخشی از حاکمیت خود را برای ایجاد اتحادیه‌ها واگذار کنند. همچنین، «آمیئا» و «آچاریا» معتقدند که سازمان‌های منطقه‌ای جهان سوم با نوع غربی تفاوت دارند؛ زیرا دولت‌های جهان سوم از تهدیدهای داخلی بیش از تهدیدهای خارجی نگران‌اند. از آنجا که حاکمان در دولت‌های جهان سوم بیشتر نگران سرنوشت خود هستند تا سرنوشت ملت، بنابراین نقش سازمان‌های منطقه‌ای در جهان سوم با غرب تفاوت دارد. از طرفی، سازمان‌های منطقه‌ای جهان سوم با تهدیدهایی که متوجه حکومت‌های جهان سوم است، برخورد کرده و در دفع تهدیدها، اتکای خود را به دولت‌های خارجی کم می‌کنند (شولتز و همکاران، ۱۳۹۴، ص ۷۷).
۵. همچنین نک به: قاسمی، فرهاد (۱۳۹۲). «شبکه‌ها و سیاست خارجی»، فصلنامه سیاست جهانی، دوره دوم، شماره ۴.

منابع

- بوزان، باری. ویور، الی (۱۳۸۸). مناطق و قدرت‌ها: ساختار امنیت بین‌المللی. ترجمه رحمن قهرمانپور. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- بول، هدلی (۱۳۹۶). جامعه آنارشیک: مطالعه‌ای در باب نظم در سیاست جهان. ترجمه فاطمه سلیمانی پورلک. تهران: نشر مخاطب.
- حافظ‌نیا، محمدرضا. کاویانی‌راد، مراد (۱۳۹۱). افق‌های جدید در جغرافیای سیاسی. چاپ سوم. تهران: نشر سمت.
- دهقانی فیروزآبادی، جلال (۱۳۸۸). تحول در نظریه‌های منطقه‌گرایی. *فصلنامه مطالعات اوراسیا* (۵)، صص ۹۹ - ۱۱۶.
- شاهین، مهدی. حسونند، مظفر (۱۳۹). تحولات نوین در خاورمیانه؛ امنیت و رقابت منطقه‌ای. خرم‌آباد، انتشارات دانشگاه لرستان.
- شولتز، ریچارد. گادسون، روی. کوئیستر، جورج (۱۳۹۴). رویکردهای جدید در مطالعات امنیتی. جلد دوم. ترجمه سید محمدعلی متقی‌نژاد. چاپ سوم. تهران: نشر پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- صالحی، سید جواد. حسونند، مظفر (۱۳۹۷). چندجانبه‌گرایی در سیاست خارجی و نظریه جایگاه‌یابی. *همایش بین‌المللی چندجانبه‌گرایی در سیاست خارجی ایران؛ ظرفیت‌ها و راهبردها*. تهران: دانشگاه تهران، دانشکده مطالعات جهان.
- عباسی، ابراهیم (۱۳۹۳). خاورمیانه شمالی: سازه‌ای جدید برای همکاری در شبکه منطقه‌ای خاورمیانه. *فصلنامه سیاست جهانی*، ۳ (۱)، صص ۱۱۵ - ۱۵۹.
- عباسی، ابراهیم. شکری، محسن (۱۳۹۴). امکان‌سنجی شکل‌گیری سامانه منطقه‌ای شورای همکاری خلیج فارس. *فصلنامه راهبرد*، (۷۷)، صص ۲۱۷ - ۲۴۱.
- عباسی، ابراهیم. پورجم، بهاره. ماندگار، علی (۱۳۹۴). بررسی تطبیقی جایگاه ارتباطی خاورمیانه شمالی با آسیای مرکزی. *فصلنامه اوراسیای مرکزی*، ۸ (۱۰)، صص ۲۸۹ - ۳۰۹.
- قاسمی، فرهاد (۱۳۸۴). طرح مفهومی و نظری مطالعات منطقه‌ای در سیاست بین‌الملل. *مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی*، (۶۷)، صص ۱۵۹ - ۱۹۹.
- قاسمی، فرهاد (۱۳۹۰). «موانع شکل‌گیری رژیم امنیتی منطقه‌ای کنترل تسلیحات؛ مطالعه

- موردی خاورمیانه»، فصلنامه روابط خارجی، ۳(۳)، صص ۷-۴۷.
- قاسمی، فرهاد (۱۳۹۳). شبکه‌ها و سیاست خارجی، فصلنامه سیاست جهانی، ۲ (۴)، صص ۹۱-۱۳۱.
- قاسمی، فرهاد؛ صالحی، سید جواد (۱۳۸۷). نگرشی تئوریک بر خلیج فارس و مسائل آن. تهران: مرکز مطالعات علمی و پژوهش‌های استراتژیک خاورمیانه.
- قاسمی، فرهاد. عین‌الهی معصوم، بهرام (۱۳۹۵). شکل‌گیری گروه‌های ضد سیستمی در شبکه ژئوپلیتیک جهان اسلام. دو فصلنامه جامعه‌شناسی جهان اسلام، ۴ (۱)، صص ۱-۴۲.
- قاسمی، فرهاد (۱۳۸۷). نگرش شبکه‌ای به مناطق و تحلیل فرایندهای آن از دیدگاه تئوری‌های سیکلی. فصلنامه ژئوپلیتیک، ۴ (۱)، صص ۹۶-۱۲۹.
- قاسمی، فرهاد (۱۳۹۰). نظریه‌های روابط بین‌الملل و مطالعات منطقه‌ای، تهران: نشر میزان.
- کوپر، رابرت (۱۳۹۲). فروپاشی کشورها: نظم و هرج و مرج در قرن بیست و یکم. ترجمه حمید کریم‌نیا. تهران: نشر نگاه معاصر.
- کوهن، تامس (۱۳۷۵) اصطکاک اساسی: نقش سنت و ابداع در تحقیق علمی، در: دیدگاه‌ها و برهان‌ها. ترجمه شاپور اعتماد. تهران: مرکز.
- کوهن، تامس (۱۳۹۴). ساختار انقلاب‌های علمی. ترجمه سعید زیباکلام. تهران: سمت
- Acharya, A. (2014). "Power Shift or Paradigm Shift? China's Rise and Asia's Emerging Security Order", *International Studies Quarterly*, Vol. 58, Issue 1, pp: 158-173.
- Aydinli, E & Rosenau N. J (2005). *Globalization, Security, and the Nation State: Paradigms in Transition*, State University of New York Press.
- Buzan, B & Hansen, L (2009). *The Evolution of International Security Studies*, Cambridge University Press.
- Dalby, S (1988) 'Geopolitical Discourse: The Soviet Union as Other', *Alternatives*, Vol. 13, No. 4, pp: 415 - 442.
- Hurrell, A (2006). "Hegemony, liberalism and global order: What space for would-be great powers?" *International Affairs*, Vol. 8. No. 1. pp: 1 - 19.
- kahler, M (2016). "Regional Challenges to Global Governance", Council on Foreign Relations, New York.
- Keohane, R (1969). "Lilliputians' dilemmas: Small states in international politics", *International Organization*, Vol. 23. No. 2, pp: 291 - 310.
- Kingah, S & Quiliconi, C (2016). *Global and Regional Leadership of BRICS Countries*, Springer International Publishing Switzerland.

- Mearsheimer, J (2010). "The gathering storm: China's challenge to US power in Asia. *The Chinese Journal of International Politics*", No. 3. pp: 381–396.
- Nolte, D (2010). "How to compare regional powers: Analytical concepts and research topics", *Review of International Studies*, Vol. 36. No. 4, pp: 881 – 901.
- Rosenau N. J & Singh J. P (2002). *Information Technologies and Global Politics: The Changing Scope of Power and Governance*, State University of New York Press.
- Soderbaum, F (2005). "The international political economy of regionalism". In: Phillips (Ed.), *Globalizing international political economy*, Basingstoke: Palgrave Macmillan. pp: 221 – 245.
- Zhou, J. (2019). "Power Transition and Paradigm Shift in Diplomacy: Why China and the US March towards Strategic Competition?" **The Chinese Journal of International Politics**, Vol. 12, Issue 1, pp: 1–34.